

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

شبهانگ راد
۲۲ مارچ ۲۰۲۰

در یادمان پیشتازان انقلاب

(به مناسبت جانبازگان چهارم فروردین [حمل] ۱۳۶۱)

پیشرفت تئوری انقلاب بستگی به عبور از دالان‌های معین مبارزاتی و نیز در پاسخگویی عملی به ضرورت‌های سیاسی - اجتماعی جامعه دارد. امر انقلاب و نجات طبقه کارگر، زحمتکش و دیگر قربانیان نظام امپریالیستی بدون عمومیت یافتن اندیشه و آرمان کمونیستی محال است. به وضوح می‌شود گفت که دنباله روان اندیشه کمونیستی، زمانی قادر به از بین بردن فاصله‌های طبقاتی درون جامعه اند که بدون تعلل و بی‌وقفه، ارگان‌های حافظ بقای امپریالیستی را به مصاف طلبند. شوربختانه و در این میان اگرچه جنبش کمونیستی ایران، هم‌سو با دیگر جنبش‌های جهان تابه حال نتوانسته است، تماماً طبقه حاکمه را از دست‌درازی به جان و مال توده‌ها پس زند، اما حاوی کنش‌ها و واکنش‌های متفاوت و متضاد، در برابر طبقات متخاصم است. ایستادگی، مقاومت و جان‌فشانی و به موازات آن‌ها، انحراف، پس کشیدن‌ها، انحلال و اضمحلال از زمره علائم فعالیت‌های نیروهای درون جنبش کمونیستی ایران است. یقیناً فهم و پذیرش این موضوعات، نیازمند اعتقاد عمیق به منافع کارگران و زحمتکشان و به خصوص رد تمایلات حقیر سازمانی - فردی است. بر همین اساس همواره دو میتود کاری روشن در برابر نیرو و یا مدعیان انقلاب قرار دارد؛ یکی میتود حضور، دخالت‌گری عملی به منظور تغییر شرایط ناهنجار سیاسی - اجتماعی جامعه، و دیگری میتود عقب نشینی، تسلیم طلبی و انتظار است. دودلی نیست که این دو میتود، از دو ماهیت و از دو جنس متضاد از هم اند، که یکی بُرنده و پیشبرنده جنبش‌های اعتراضی و کمونیستی‌ست، و دیگری ناکارآمد و بی اثر است. منظور از این که لازم و ضروری‌ست تا تکلیف سازمان، حزب و نیز جایگاه خودی را در برابر نظام حاکم بر جامعه روشن ساخت و از گنده‌گویی‌ها، روشنفکری بی‌مایه و به ویژه از حقه بازی‌های سیاسی، کلک و تحریف حقایق فاصله گرفت.

بی گمان منشاء و علل چنین نقصان‌ها و ایراداتی به سیاست‌های تحمیل شده حاکمان و به مبارزه سخت نابرابر و طبقاتی وابسته است. در هر صورت اگرچه جنبش کمونیستی ایران - به مانند دیگر جنبش‌های کمونیستی - در چنبره ناروشنی‌ها و ندانم کاری‌ها گیر کرده است، اما و در عوض حمل کننده دستاوردهای گرانبها و نیز روزهای مبارزاتی پر جوش و خروش و درگیری‌های بی‌امان، با ارگان‌های سرکوبگر نظام امپریالیستی است. یکی از این روزها، چهارم فروردین [حمل] سال ۱۳۶۱ می‌باشد. این روز برابر است با نبرد نابرابر چریک‌های فدائی خلق (ارتش رهاییبخش خلق‌های ایران) رفقا محمد حرمتی پور، اسد رفیعیان، جواد رجبی، حسن عطاریان و عبدالرسول عابدی در جنگل‌های

«خی پوست» مازندران؛ روزی که بیش از ۳۰۰ رنجر و دیگر نیروهای سرکوبگر رژیم جمهوری اسلامی، ۵ تن از چریکهای فدائی خلق را محاصره و قلب پُر از کین‌شان را از حرکت باز داشتند. در ادامه در وصف جنگِ نابرابر رفقاء با مزدوران مسلح رژیم جمهوری اسلامی در جنگل‌های شمال ایران، تاحدودی گفته و نوشته شده است؛ هم چنین گفته شده است که جنبش کمونیستی ایران در پوشه خود روزهای فراوانی به مانند چهارم فروردین دارد، ولی این روز هم در حد و در اندازه خود، توانسته است بخشی از وظایف کمونیستی، و نیز بخشی از ایثارگری‌ها و وفاداری عناصر و نیروهای متعلق به جنبش‌های اعتراضی کارگری و توده‌ئی را به خود اختصاص دهد.

به هر حال این‌بار در کنار گرامیداشت رفقای ارزنده، می‌شود دریچه تازه‌ای را گشود و به این قسمت از موضوع پرداخت، که شکست و ضربه به نیروهای درون جنبش و به ویژه به عناصر کلیدی سازمان‌های کمونیستی، تا چه اندازه، دربرگیرنده تأثیرات منفی در درون، و باز دارنده فعالیت‌های سازمان‌های کمونیستی - انقلابی‌ست؛ هم چنین می‌شود - و می‌توان - به این‌موضوع اشاره کرد که توجه جامعه و عناصر جوان، زمانی نسبت به جنبش کمونیستی و سازمان و نیروی درون آن جلب خواهد شد که سازمان و جریان مفروض، آماده برای انجام انقلاب، آماده برای پس زدن دم و دستگاه‌های سد کننده تشکلات کارگری و توده‌ئی، و به ویژه آماده برای ضربه زدن به مراکز و ارگان‌های مسلح و سرکوبگر نظام وابسته به امپریالیسم است. به این علت که یکی از پیشرفت‌ها و بسترهای اساسی و مهم جنبش‌های کارگری و توده‌ئی، به آمادگی سازمان و یا جریان وابسته به انقلاب مرتبط است؛ علاوه بر این‌ها دریافته شده است که شکست و یا ضربه به نیرو و یا نیروهای انقلاب از سوی ضد انقلاب حاکم، تا چه اندازه مخل ارتقای جنبش‌های اعتراضی‌ست.

به عبارت صریح‌تر، در این حوزه و در پوشه جنبش کمونیستی جهان، نمونه‌های بی‌شماری مبنی بر ناکارآمدی‌ها و عقب‌گردهاست که به یقین جنبش کمونیستی ایران هم، از این قاعده کلی به دور نیست. خواننده و دیده شده است که چگونه جامعه در اثر خیانت‌کاری‌ها، شکست‌ها و یا ضربات وارده از جانب رژیم‌های سرکوبگر، بهای گزافی داده و به دنباله باعث شده است تا نیروی متعلق به جنبش‌های مردمی، از نقش و از انجام وظایف سازمانی و عملی خود باز بماند؛ نیز خواننده و دیده شده است که چگونه پس کشیدن از افکار تعرضی و آن‌هم به بهانه بازسازی و نقد کمونیستی، سازمان و یا جریان مسلح را، به سازمان و یا جریان پاسیفیستی و بی‌عمل مبدل ساخت. در این بین و به جرأت چریکهای فدائی خلق ایران (آرخا) را می‌شود، از این‌دست جریانات به حساب آورد و نشان داد که چگونه ضربه سیزدهم اسفند[حوت] ۱۳۶۰ و به ویژه چهارم فروردین ۱۳۶۱ توانسته است، شالوده جریان سرزنده، پویا و اثرگذار را زیر و زیر و کند و سر آخر، آن را به یک جریان بی اثر و مرده تبدیل سازد؛ نشان داده شود که به اصطلاح هدایت‌گران راه جنگل، تا چه اندازه ناتوان و درمانده، پیرامون استمرار خط مشی جانباختگان چهارم فروردین بودند.

براستی و فارغ از ایرادات وارده به چفخا (آرخا)، بخش اساسی نافرجامی‌های کار و تخلیه انرژی باقی‌مانده، به بی‌لیاقتی سیاسی - تئوریک و عملی "رهبران" بعد از ضربه مربوط است؛ مربوط به آن است که محروم از بُرش کمونیستی کافی در ترمیم و در بازسازی تشکیلات بعد از ضربات وارده بودند؛ "رهبری"ی که کت بسته اسیر تفکرات به غایت اپورتونیستی شد و مسیر مبارزاتی سازمان را منحرف کرد؛ چفخا (آرخا) ای که بعد از ضربات متعدد، گرفتار خلاف اندیشه "برای این که باقی بمانیم، مجبوریم تعرض کنیم" شد و به دنباله، طولی نکشید که منحرفان و بی‌مصرف‌های سیاسی - تشکیلاتی و آن‌هم در تصمیمی غیر اصولی، حرکت جنگل را تحت عنوان «نقد و بررسی» مختومه اعلام کردند! افرادی که موزیانه و بنادرست موضوع نقد نارسائی‌ها را به میان کشیدند، تا سر از انحلال طلبی و نفی در آورند؛ ندای "چگونه یک تشکیلات منسجم انقلابی بسازیم" و غیره را سر دادند، تا به جریان خلاف تئوری

مبارزه مسلحانه بپیوندند؛ سطح و کیفیت مبارزه را پائین آوردند تا به عقیده خود، به سطح و به کیفیت "بالا تر" مبارزه دست یابند! موضوعاتی که غیر کمونیستی، محال و ناشدنی است.

هم چنین مرور مختصر به تاریخچه سیاسی - عملی چفخا (آرخا)، گواه این واقعیت است که لمیدگان، ناباوران و دودوزه بازان تشکیلات، چگونه بعد از ضربات پی در پی توسط رژیم جمهوری اسلامی، طبیعت درونی و به ویژه درماندگی خود را در هدایت راه آن رفقاء عریان کردند و چهار نعل به تخریب جریان رزمنده پرداختند. انجماد سیاسی - تئوریک و وصل به جریان خلاف تئوری مبارزه مسلحانه، گواه هرگونه ادعای دروغین آنان، مبنی بر ترمیم ضربات وارده به منظور "تحرك والاطر" در جنگل‌های شمال ایران بود. نیازی به ذهن جست و جوگر و یا این که کار سخت و دشواری نیست تا به فهم، به جوهر زوال و به انحلال طلبی آنان پی بُرد. در حقیقت تاریخ سیاسی یکایک مدعیان و به اصطلاح مدافعان راه رفقای چهارم فروردین، ناظر بر هرگونه قضاوت و تصویر پردازی‌های بناصحیح است؛ ناظر بر آن است که ادعای "نقد کمونیستی"، و آن هم در خدمت به پراتیک "زنده تر"، تا چه اندازه پوچ و بی‌معنا بوده است. متأسفانه چفخا (آرخا) را در چنین موقعیت سیاسی فاجعه آمیزی قرار دادند تا به مقاصد سیاسی و اپورتونیستی شان دست یابند، و آشکار شده است که چگونه - و آن هم زمانی نه چندان دور -، بانیان و مدافعان به اصطلاح بنای سازمان "نوین‌تر"، گرفتار تور صداقت کمونیستی شدند و نیز - اکثریت قریب به اتفاق آنان - نشان دادند، که از طینت و از تبار رفقای چهارم فروردین نیستند.

به هر رو موزیانه و غیر کمونیستی، زنگ پراتیک انقلابی و کمونیستی را در جنگل‌های شمال ایران نواختند و در این میان یکی پس از دیگری، و آن هم به بهانه به "روز کردن" نظر و غیره، میداندار زمین‌گیر کردن چفخا (آرخا) بر آمدند؛ هر یک در قد و قواره و به میزان خود - وقت و بی‌وقت - کوشیدند تا "جوانز" نافر جامی‌های سیاسی - تشکیلاتی را، به گردن جانبختگان اسفند و فروردین ۶۰ و ۶۱ آویزان کنند. از فقدان تشکل کمونیستی و نبود برنامه مبارزاتی و نیز از "حرکت خودبه خودی" جنگل گرفته، تا از عدم انطباق آن با قانون‌مندی‌های حاکم بر جامعه، گفتند و نوشتند؛ توجیهات تحت لوای توضیحات کمونیستی، فضای تشکیلات را احاطه کرد و موضوعاتی همچون، هدف رد آرمان آن رفقاء نیست، بلکه تدوین برنامه انقلاب برای بسیج کارگران، زحمت‌کشان و بازگشائی مجدد سازمان "آگاه" و مسلح در جنگل‌های شمال است، به گفتار بی‌مایه شان تبدیل شد. معین بود که هدف‌شان پای‌گیری فعالیت کمونیستی در جنگل‌های شمال ایران نیست؛ معین بود که هدف هدایت‌گران بحث‌های غیر سازنده و انحرافی، خاتمه فعالیت کمونیستی در جنگل‌های مازندران است؛ معین بود که نمی‌توان با ختم پراتیک انقلابی به سیاست تازه تر، و یا پُر بارتر دست یافت.

پس در این بین، یک موضوع کاملاً عریان است و آن این که، میتود کاری و افکار آن رفقاء، با میتود کاری مدعیان "نقد کمونیستی" برای حرکت "پُر بارتر" در تناقض قرار داشت؛ یک موضوع عریان بود که ارائه تصویر به بدنه سازمان نسبت به افکار حرمتی پور و دیگر رفقاییش در جنگل‌های شمال ایران، غیر کمونیستی، غیر مسؤولانه و تماماً در جهت تخریب نظر بانیان مبارزه مسلحانه در جنگل‌های شمال ایران بود و در ادامه یک موضوع عریان بود که تداوم آن حرکت، نیاز به عناصر جسور، و نیز نیاز به هدایت‌گران کمونیستی و انقلابی دارد.... مواردی که در کوتاه مدت نشان داد مدافعان "چگونه یک تشکیلات کمونیستی بسازیم"، نه تنها از زمره ادامه دهندگان راه رفقای چهارم فروردین و یا بررسی گذشته و نقد سازنده به منظور پیشرفت مؤثرتر مبارزه نیستند، بسا که تخلیه باقی‌مانده انرژی مبارزاتی حامیان تعرض انقلابی در برابر تعرض افسار گسیخته ارگان‌های سرکوبگر رژیم جمهوری اسلامی است. مازاد بر همه این‌ها اشاره و تأکید به این موضوع بنادرست نیست که اگر دشمن سرکوبگر در سال ۴۹ - و در سیاهکل -، با تعرض ضد انقلابی خویش ضربه سنگینی به پیکر سازمان وارد ساخت؛ این بار یعنی در سال ۱۳۶۱، این اپورتونیسم خفته در

درون تشکیلات بود که مسیر مبارزه متحول‌گرا را از حرکت باز داشت و به بهانه سازندگی، به تخریب هر چه بیشتر آن همت گماشت. متأسفانه ضربه ای که از صد ضربه دشمن کاری تر بود.

در حاشیه و انصافاً نمی‌باید - و یا این که نمی‌شود -، نام رفقای همچون مرتضی دربین، اسماعیل حبشی، محسن فرزادینا، نسرین نیک سرشت، صمد و چند تن دیگر از رفقاء را در جرگه آنانی قرار داد که از آغاز و تمام قد - و آن هم در تبانی با جریان دیگر -، در جهت نابودی و تلاشی آرمان جانباختگان چهارم فروردین بر آمدند. چرا که میزان و سهم این رفقاء، و در حقیقت تلاش آنان برای راه اندازی مجدد حرکت جنگل، متضاد از منش و افکار مدافعان "چگونه یک تشکیلات منسجم انقلابی بسازیم"، بود. پس با هر تعبیر و تفسیری، و یا با هر ادعائی، نام آن رفقاء و تمامی جانباختگان و ایثارگران انقلاب را بایست و می باید با حامیان گرایش "نوآوری" و "نقد کمونیستی" مجزا ساخت.

خلاصه این که تفاوت بس عمیقی بین عنصر و نیروی آماده عمل و انقلاب، با عنصر و نیروی ناآماده عمل و انقلاب وجود دارد؛ نیز تفاوت بس عمیقی بین آنانی که نقد را نه برای بازسازی و تحرک مطلوب‌تر و سازنده تر، بلکه برای تمایلات حقیر و ناپیگیری مبارزاتی‌شان به میان می‌کشند، وجود دارد. به طور یقین این دو تفکر در تقابل با هم اند و یکی حامل اثرگذاری مثبت بر روی جنبش‌های اعتراضی و کمونیستی‌ست و دیگری مبلغ و مروج پاسفیسیم و عقب‌گرد است. علاوه بر همه این‌ها روشن شده است که پیش کشیدن این دست نقدها، مغایر با دستیابی به حقیقت و شناخت از نارسائی‌های سیاسی - تشکیلاتی‌ست.

پس مناسب‌ترین، معقول‌ترین و سالم‌ترین تجلیل از آن رفقاء، در درجه نخست توضیح جایگاه سیاسی - عملی جانباختگان چهارم فروردین و دیگر کمونیست‌هایی که در صحنه نبرد ماندند و از جان خود مایه گذاشتند، و در ثانی شرح و بیان جایگاه حقیقی فعالیت خودی - یعنی در خارج از کشور -، و آن هم نه به عنوان فعالیت و تلاش کمونیستی اثرگذار و سمت و سو دهنده جنبش‌های کارگری و توده‌ئی، بلکه از زمره مشغولیات سیاسی روزمره زندگی‌ست. منظور از این که، نمی‌شود و در حقیقت نمی‌توان بر پیشانی خود، نام عنصر مبارز و یا سازمان پرولتری و عمل‌گرا را حک کرد و در همانحال از انجام بدیهی ترین وظایف کمونیستی و انقلابی باز ماند؛ نمی‌شود و در حقیقت نمی‌توان ادعای پراتیک مبارزاتی از نوع رفقای چهارم فروردین را داشت و در عمل، زندگی و انتخاب دیگری را پیش گرفت. چرا که چنین انتخابی هم‌تراز با انتخاب سیاسی - عملی رفقای چهارم فروردین و دیگر جانباختگان راه رهایی نیست. پس لازم و ضروری‌ست تا کرکره دکان خالی، بدون مشتری و بی‌رونق را پائین کشید و در صدد گمراهی و توهم پراکنی بیش از پیش بر نیامد. منظور از این که اعتقاد به آرمان کمونیستی، مستلزم وفاداری عملی، مستلزم حضور و ارتباط با جنبش‌های اعتراضی، و مهم‌تر از همه این‌ها، مستلزم رودروئی با ارگان‌های سرکوب‌گر و حافظ بقای امپریالیستی است. درست بر اساس همین درک و احساس مسئولیت است که ما را وادار می‌سازد، از آنچه را که حقیقی و منطبق بر رفتار و کردارمان می‌باشد با نابخردان، میراث‌خواران و همه حرافان و لمیدگان انقلاب مجزا سازیم. در حقیقت این‌ها به معنای سنگ بنای صداقت و تعلق ذهنی به پیشتازان انقلاب و جنبش‌های اعتراضی کارگری و توده ای‌ست.

۲۱ مارچ ۲۰۲۰

۲ فروردین [حمل] ۱۳۹۹